

خدا بد نهد!

به انتخاب: دکتر حسین داودی

اشاره

قَصَّةٔ «مَلَأَ خُدا بَد نَدَهْد!» را احتمالاً بارها خوانده یا شنیده‌اید. مولوی به استناد حدیثی از پیامبر اسلام (ص) این قصه را در دفتر سوم مثنوی خود (ابیات ۱۵۲۲ تا ۱۶۰۹) بسیار استادانه به نظم درآورده و پندآموز ساخته است.

حدیث این است: لا تَمَارِضُوا فِتْمَرِضُوا... (احادیث مثنوی / ۷۹): تَمَارِضِ نَکْنِید خود را به مریضی نزنید که واقعاً مریض می‌شوید. به عبارت دیگر کسی که به تلقین خود یا تحت تأثیر تلقین دیگران، احساس افسردگی و بیماری کند، افسرده و بیمار نیز خواهد شد. گزیده‌ای از این ابیات را بخوانید:

کودکان مکتبی از اوستاد

رنج دیدند از ملال و اجتهاد

مشورت کردند در تعویق کار

تا معلم درفتد در اضطرار

چون نمی‌آید و را رنجوری‌ای؟

کی بگیرد چند روز او دوری‌ای؟

تا رهیم از حیس و تنگی و ز کار

هست او چون سنگ خارا برقرار

بچه‌های مکتب‌خانه‌ای که از مشق

و تکلیف‌های زیاد معلمشان به رنج افتاده بودند، برای به تعطیلی کشاندن مکتب‌خانه با هم مشورت کردند و گفتند تا معلممان همچنان سالم و تندرست باشد. با صلابت تمام به کارش ادامه می‌دهد و این ماییم که باید در فضای تنگ مکتب‌خانه محبوس باشیم و کار کنیم. یکی از آن‌ها که زیرک‌تر بود، برای زمین‌گیر کردن معلم سخت‌گیرشان نقشه‌ای طراحی کرد که همگی (سی نفر) آن را تأیید کردند. قرار شد روز بعد، هر یک از آنان در فاصله‌های متفاوت سر راه استاد قرار بگیرد و دلسوزانه بگوید «استاد، چرا امروز چهره‌تان زرد شده است؟...»

روز گشت و آمدند آن کودکان

بر همین فکرت ز خانه تا دُکان^۱

جمله استادند بیرون منتظر

تا در آید اول آن یار مُصر^۲

او در آمد گفت استا را: سلام

خیر باشد! رنگ رویت زردفام؟

گفت استا: نیست رنجی مر مرا

تو برو بنشین، مگو یاوه^۳ هلا

نفی کرد^۴، اما غبار و هم بَد^۵

اندکی اندر دلش ناگاه زد

اندر آمد دیگری گفت این چنین اندکی آن و هم افزون شد بدین همچنین تا و هم او قوت گرفت ماند اندر حال خود بس در شگفت می‌گوید: مَلَأَ مکتب‌خانه که بر اثر تلقین بچه‌ها سست و بی‌حال شده به منزل، که در جوار مکتب‌خانه بود، برمی‌گردد، در حالی که بچه‌ها به دنبالش او بودند. مَلَأَ با خشم عیالش را سرزنش می‌کند و معترض است از اینکه چرا رنجوری و زردی چهره‌اش را به او اطلاع نداده است! سرانجام بستری می‌شود و بچه‌ها ناگزیر می‌شوند در غیاب معلم همچنان زندانی مکتب‌خانه شوند که طراح نقشه مجدد به کمک می‌آید و می‌گوید بچه‌ها با صدای بلند درس بخوانید تا استاد از سر و صدای شما کلافه شود و اجازه تعطیلی دهد. که همین اتفاق هم می‌افتد!

کودکان آنجا نشستند و نهان درس می‌خواندند با صد آندهان کاین همه کردیم و ما زندانی‌ایم بدینایی^۶ بود، ما بد بانای^۷ ایم گفت آن زیرک که ای قوم پسند



درس خوانید و کنید آوا بلند
 چون همی خواندند، گفت ای کودکان
 بانگ ما استاد را دارد زیان
 گفت اُستا راست می گوید روید
 درد سرافزون شدم، بیرون شوید

 سجده کردند و بگفتند ای کریم
 دور بادا از تو رنجوری و بیم
 پس برون جُستند سوی خانه‌ها
 همچو مرغان در هوای دانه‌ها
 مادران وقتی می‌بینند کودکانشان
 درس و مکتب‌خانه را رها کرده و به بازی
 مشغول شده‌اند، نگران می‌شوند و علتش
 را می‌پرسند، که پاسخ می‌شنوند استادمان
 بر اثر بیماری مکتب‌خانه را تعطیل کرده

است مادران برای کسب اطمینان به خانه
 معلم می‌روند.
 بامدادان آمدند آن مادران
 خفته اُستا همچو بیمار گران
 هم عرق کرده ز بسیاری لحاف
 سر بیسته رو کشیده در سِجاف^۸
 آه آهی می‌کند آهسته او
 جملگان گشتند هم لَاحُولِ گو^{۱۰}
 و هنگامی که از معلم فرزندشان عیادت
 می‌کنند و می‌گویند ما از این بیماری استاد
 خبر نداشتیم می‌گوید من هم خبر نداشتم
 و این کودکان شما بودند که مرا مطلع
 ساختند(!)
 من بُدم غافل به شغل قال و قیل
 بود در باطن چنین رنجی ثقیل^{۱۱}...

پی‌نوشت‌ها

۱. دکان: منظور مکتب‌خانه است.
۲. پار مُصر: منظور رهبر و زیرک بچه‌هاست.
۳. یاوه: بیهوده
۴. نفی کرد: انکار کرد.
۵. وهم بد: بدگمانی: خیال بد
۶. با صدانذهان: با اندوه بسیار.
۷. بد بنا: اقدام بد: بدبانی: اقدام‌کننده بد.
۸. سِجاف: در اینجا به معنی پوشش است
۹. جملگان: عیادت‌کنندگان.
۱۰. لَاحُولِ گو: گوینده «لا حول و لا قوة الا بالله: هیچ نیرو و قوتی جز خدائست».
- برای راندن دیو (شیطان) یا بر اثر ترس و تعجب گفته می‌شود.
۱۱. رنج ثقیل: بیماری حاد و سنگین.

